

هو العليم

نگاهی بر رابطه خودشناسی و خداشناسی

من عرف نفسه فقد عرفه ربّه

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین حسینی تهرانی
قدّس الله نفسه الزّکیّه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَدِّ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اولین لوازم سلوک چیست؟

اول چیزی که بعد از تنبّه و یقظه و بیداری، در این راه [سیر و سلوک و عرفان] لازم است، این است که ما به خود بیاییم و ببینیم که هستیم؟! چه هستیم؟! بله، ما یک انسانیم! صبح از خواب بلند می شویم، تا شب زحمت کشیده و فعالیت می کنیم، دو مرتبه می خوابیم، فردا تکرار و پس فردا تکرار، روزها می گذرد و هر کس از افراد بنی آدم خود را به کاری مشغول می کند و متوجّه نیست که این کارها را برای چه می کند؟ برای چه آمده؟ چه هدفی دارد و مقصودش چیست؟ و چرا امروزش گذشت؟ این امروز یک سرمایه عمری بود که خدا به او عنایت کرد، چرا گذشت و در مقابل این گذشت روز چه به دست آورد؟ اگر چیزی به دست آورده باشد، خوشا به سعادتش! چون یک روز عمرش گذشت و در مقابلش یک چیزی کسب کرد؛ و اگر چیزی به دست نیاورد مغبون است.

مغبون و زیانکار از دیدگاه رسول خدا کیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **«مَنْ اسْتَوَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ»**؛ کسی که دو روزش با همدیگر مساوی باشد مغبون است.^۱ چون یک روز عمر گذشت و برای این یک روز عمر چه دستگانهایی کار کرد، تا اینکه انسان یک روز عمر کند، غیر از خدا کسی نمی داند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *** تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار *** شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری^۲

یک روز از حیاتی که ما داریم، به حرکت شمس و قمر و کهکشانها بستگی دارد. ذرات تمام درختهای عالم، تمام حیوانات عالم، تمام موجودات عالم، به همدیگر مرتبط و یک وجود واحد را تشکیل می دهند و تمام اینها در این حیات امروز انسان مؤثرند؛ به طوری که اگر در سلسله علل و معلولات این یک روز حیات گرفته بشود، همه آنها به هم می خورند. پس اینها همه برای این است که ما یک روز عمر کنیم و یک روز جلو برویم

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۹۴.

۲. گلستان سعدی، دیباجه، بیت ۶ و ۷.

و یک روز پرده‌های غفلت از چشمانمان برداشته شود، حجاب برداشته شود، با خالق خودمان، مسیر خودمان، هدف خودمان، مبدأ و معاد خودمان آشنا شویم.

اگر این‌طور باشد، آرام، ساکت، صامت، خوش‌دل، پر بهره، پرنور، با نشاط کامل مثل آدمی که در روز امتحان قبول است و سرافراز و شاگرد اوّل هم شده و ورقه‌اش را دست می‌گیرد و می‌آید و از هیچ چیز هم باک ندارد؛ قبول است دیگر!

و اما خدای ناکرده اگر به غفلت بگذرد و شب امتحان برسد و انسان بخواهد کار یک سال را در یک شب انجام بدهد و فردا به این شاگرد و به آن شاگرد التماس کند، آقا به من برسانید، ما را فراموش نکنید، اینها همه موجب سرشکستگی و شرمندگی است!

در مکتب توحید مقصد کجاست و زاد و راحله چیست؟

ما در این راه باید اوّل حرکت کنیم و بدانیم که راه خداست؛ ما مسافریم، مقصد داریم؛ مسافر بودن ما نفس ماست، مقصد خداست؛ راهی را که حرکت می‌کنیم راه بیابان یا بالای کوه نیست، عبور از صفات نفس است؛ یعنی این صفات را باید تغییر بدهیم، صفات منفی تبدیل به مثبت بشود، صفات سیئه تبدیل به حسنه بشود، حجاب‌ها از بین برود، روز به روز نور و ادراک بیشتر بشود، از تقید و تحدید و این محدودیت عالم ماده و تعلقات، خودمان را به عالم مجردات و عالم نور برسانیم و به آنجا نزدیک بشویم؛ این عبارت است از حرکت در نفس. مقصدمان هم خداست.

مسافر زاد می‌خواهد، راحله می‌خواهد؛ زادمان توکل بر خدا و راحله‌مان استعانت از پروردگار و عمل به قرآن و سنت پیغمبر و مناجات ائمه علیهم السلام است، اینها همه زاد راه هستند؛ باید بگیریم و حرکت نموده و مسافرت کنیم و به مقصد برسیم.

این راه، رفتنی است. این راهی است که رفته‌اند. و انسان هم نباید بگوید من چنین و چنانم و قابلیت ندارم، اینها همه‌اش حرف است؛ همین قابلیت که انسان دارد مگر از خانه پدرش آورده؟! اینها همه‌اش دست پروردگار بوده، عنایت بوده، داده و باز هم می‌دهد. خدا که با ما دشمنی ندارد، خدا که با ما سابقه سوء ندارد، از رحمت خود، ما را به وجود آورده است و ما هم به سوی رحمت خدا می‌رویم، به سوی رحمت خدا حرکت می‌کنیم؛ آن وقت خدا انسان را روی این سلسله طویله - مسافت‌ها از نطفه و حالات مختلف جنین و بعد دنیا - خلق کرده باشد، و بعد این انسان را در امور مثلاً خیلی جزئی مهمل بگذارد و اعتناء نکند؟! و بگوید من با تو می‌خواهم ریش خندی کنم! من می‌خواهم با تو دهان کجی کنم ای انسان! استغفر الله! اگر انسانی بخواهد با یک انسان این کار را بکند، انسان او را تعیب می‌کند.

پس خدا خیر محض و رحمت محض است، و ما را هم به خیر و رحمت محض دعوت کرده. هر جا ما

بینیم که نظرم آن خلاف این باشد، این از آن خدا نیست؛ او را در خودمان باید بجوییم و درست کنیم که نظر ما اشتباه است و الا خداوند خیر محض است.^۱

تفسیر حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

«اگر می خواهی خدا را پیدا کنی، خودت را پیدا کن. عیب ما این است که ما خودمان را گم کرده ایم، خودمان را نشناخته ایم، دنبال معرفت نفس نرفته ایم بینیم خودمان کی هستیم؟! به دنبال علوم خارج رفتیم؛ من باب مثال یکی دکتر شده، یکی فیزیکی شده، یکی شیمیست شده، یکی مهندس فلان شده، یکی عالم شده، یکی مفسر شده، محدث شده، یا فقیه شده منهای عرفان؛ ولی نرفته ایم خود را پیدا کنیم که چه کسی هستیم که اگر من خودم را شناختم و بعد از این که از شناخت ذات خود مستغنی شدم، حالا می روم دنبال علوم خارجی، خوب مبارک است؛ ولی هنوز من بیچاره خودم را نشناخته ام!

اینکه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از نفیس ترین کلماتی است که آمده و شواهد عجیب و غریبی دارد، [به دلیل] این است که انسان بایستی خدا را در خود بیابد. در ذات انسان سر خداست؛ خدا با ذات انسان معیت دارد؛ ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْ لَنْ مَّا كُنْتُمْ﴾^۲ هر جا باشید خدا با شماست، با حقیقت شماست. [لذا] برو خود را پیدا کن و بشناس تا خدا را پیدا کنی.

سیمرغ یک موجودی خارج از حقیقت نیست، و لذا دیده هم نمی شود و در حکایت طیور هم دیده نشد، چون به آن شکل قابل دیدن نیست؛ ولی حقیقت آن سیمرغ، سی مرغ است [یعنی] برو عبور کن از این مراحل، از این شهوات، از این غفلات، از این چشمه ها، از این آب ها، از این لجن زارها، از این مرداب ها، از این جیفه ها تا بتوانی به آن مقام سیمرغ برسی و آن را پیدا کنی.

این کنایه از این است که همیشه انسان باید همش بلند باشد مثل آن سی تا مرغ که گفتند: ما باید برویم و پیدا کنیم؛ چشمه، آنها را گول نزد، آب آنها را گول نزد. مثلاً طایفه کبوتران که به مانند خودشان مایل بودند، آنها یک جا پایین آمدند، آنها امثال خودشان را دیدند و گول نخوردند؛ امثال انسان در شرف و مقام و فلان و فلان گول نخوردند، هی رفتند، رفتند، رفتند و گفتند که ما می رویم دنبال سیمرغ تا پیدا کنیم؛ آخر تا کی ما در جهالت باقی باشیم؟! آفتاب هم به آنها تابید، اعتناء نکردند، رفتند و به مقصد هم رسیدند. حکایت، خیلی حکایت لطیفی است و خیلی لطیف و خوب این معنا را برای انسان مجسم کرده است.

این قضیه «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» به اصطلاح منطقی عکس نقیض آیه ﴿نَسُوا اللَّهَ

۱. آیین رستگاری، ص ۲۸.

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۵۵: «کسی که خود را شناخت، تحقیقاً پروردگارش را شناخته است.»

فَأَنسَىٰ لَهُمُ ۖ أَنفُسَهُمْ ۗ ﴿١﴾ «خدا را فراموش کردند و خداوند نفس آنها را از یاد آنها برد» می‌باشد. آیه قرآن [که دارد] ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾ «اینها خدا را فراموش کردند، خدا نفس‌های آنها را از یادشان برد.» یعنی چه؟

یعنی کسی که نفسش از یادش نرود و متوجه نفسش باشد و عارف به نفسش باشد، همیشه به یاد و ذکر خداست و به یاد لقاء و عرفان خداست؛ پس عرفان خدا مترتب بر چیست؟ مترتب بر شناخت خود انسان است؛ و این راه‌هایی هم که در شریعت مطهر ذکر شده، همه اینها برای همین معناست و معنایش این است که انسان را پاک کند و لذا می‌گوییم که هر عملی که برای خدا باشد قبول است. «برای خدا» یعنی چه؟ یعنی غرضی، مرضی، نیتی، ریایی، چیزی در آن نباشد؛ لکن باشد که انسان را پاک می‌کند و به همان سیمرغ و همان مقصد می‌رساند.

نماز بخوان، برای طهارت نفس؛ روزه بگیر، برای طهارت نفس؛ انفاق کن، برای طهارت نفس. خدا نمی‌توانست مثلاً یک مالی بدهد و تمام این فقرای دنیا هم غنی بشوند؟! چرا به ما می‌گوید: باید بروی زحمت بکشی، عرق بریزی، آن وقت بروی خمسش را بدهی؟! خب، این تطهیر است؛ خمس دادن، تطهیر نفس است. انسان به مال علاقه دارد، دادن در راه خدا - نه در راه غیر خدا - برای انسان تطهیر می‌آورد، تقرّب می‌آورد. خدا مگر نمی‌توانست اراده کند انسان شب هم بلند نشود و در نصف شب زمستان سرد وضو بگیرد، برای خدا دو رکعت نماز بخواند؛ ولی این کار را گفته بکن برای اینکه نفس تو پاک بشود، آلودگی‌ها از بین بروند. آن وقت، یک مرتبه ببینیم که آنچه را که به انسان می‌گفتند و آدم خیال می‌کرد که این قیامت و لقاء خدا و روحانیت و معنویت، کذب و دروغ است، همه اینها صحیح بوده است.^۱

۱. آیین رستگاری، ۷۲.